

فلا خن ۱۹۹

درباردي وظايف ما

کميته‌ی اجرای منجنيق

فلاخن

شماره ۱۹۹

فرهنگی و وظایف ما

کمیته اجرایی منجنيق

منکبوت

آنچه هر طیف و جریان و هر مبارز وفادار به سیاست‌رهای بخش را در هر بزنگاه و هر مرحله‌ی تاریخی از صیورت مبارزات ستم‌دیدگان، در معرض بحرانی جدی و در عین حال ضروری قرار می‌دهد، مواجهه‌ی دلهره‌آور با پرسشی به ظاهر ساده اما به‌غایت بغرنج است: نقش‌ها، وظایف و مسئولیت‌های مشخص کنونی ما در قبال جنبش ستم‌دیدگان کدام‌اند؟ بحرانی «جدی»، چرا که عدم توانایی در پاسخ‌گویی منسجم به این پرسش می‌تواند پیامدهایی زیان‌بار همچون انفعال، تعویق‌گرایی، افتراقات و انشعابات متعدد و گاه غیراصولی در یک طیف واحد، شکست‌گرایی و در نتیجه میدان دادن به انواع گرایش‌ات برون‌سپار^۱، و چه بسا فروپاشی کامل جمع‌ها را به دنبال داشته باشد؛ و بحرانی «ضروری»، چرا که پویایی و اثربخشی هر مبارزه‌ی رهای بخش در گروی مواجهه‌ی مستمر و فعال با این پرسش است، پرسشی که غفلت یا سهل‌انگاری در رویارویی با آن، امکان برقراری پیوندهای مادی و هدف‌مند با مبارزات جاری در سطح جامعه علیه انواع ستم (اعم از ستم طبقاتی، جنسیتی-جنسی، ملی، اقلیمی و...) و مداخله‌گری اصولی و مؤثر در این مبارزات را سلب می‌کند. از این منظر، رادیکالیسم انقلابی پیش

۱. در موقعیت فعلی ما، «چپ برانداز» قائل به اتحاد با نیروهای بورژوازی راست‌گرا و پروامپریالیست برای سرنگونی جمهوری اسلامی، و جریان موسوم به «محور مقاومت» که در پس‌رستی پوک علیه امپریالیسم غربی، در حقیقت متحد عملی ارتجاع ضدانقلاب، بورژوازی و امپریالیسم حاکم در منطقه است، دو روی متخالف این برون‌سپاری هستند. هر دوی این گرایش‌ات، که هر یک به نحوی همکاری با دشمن طبقاتی را تبلیغ می‌کنند، محصول توأمان سردرگمی و فقدان پاسخ منسجم، عملی و انقلابی به پرسش مورد بحث در متن حاضر، رویکرد ضد‌امتریالیستی، غیرتاریخی و غیرطبقاتی به سیاست، استیصال و شکست‌طلبی گاه بیمارگون، و خصلت‌ها و تمایلات طبقاتی غالب خرد‌بورژوازی در حاملان آنها هستند؛ علی‌که در یک متن مجزا و مفصل باید به واکاوی آنها پرداخت. (در مورد جریان محور مقاومت رجوع کنید به کتاب «انکار خیزش دی‌ماه»، نوشته‌ی امین حسوری، از انتشارات منجیق)

از هرچیز در ظرفیتِ تن زدن از این بحران و اراده‌ی جمعی و عقلانی برای گذر دیالکتیکی از آن عینیت می‌یابد. پاسخ مشخص به این پرسش را بی‌تردید نمی‌توان در یک سیاحتِ صرفن ذهنی و منتزع از موقعیت عینی و انضمامی‌ای که در آن به سر می‌بریم، یافت. با این حال، جستجو را می‌توان از حُکمی جهان‌شمول آغاز کرد که باید در هر لحظه از مبارزه بیان و ترجمانی منطبق با اقتضائات خاص آن لحظه‌ی تاریخی پیدا کند. این حکم جهان‌شمول درباره‌ی نقش‌ها و وظایف مبارزین را این‌گونه صورت‌بندی کنیم:

- تشخیص سویه‌ها و امکان‌های رهایی‌بخش برآمده از بطن مبارزات فرودستان در هر مرحله‌ی تاریخی و در هر سطحی از اعتلای این مبارزات، بر مبنای مجموعه‌ای از اصول بنیادین و چشم‌اندازهای کلی.
- تلاش سازمان‌یافته در جهت تقویت این سویه‌ها و امکان‌ها، از طریق خلق پشتوانه‌های مورد نیاز نظری و عملی برای سوژه‌های حامل این گرایش‌ها و کمک به تبدیل آنها به گفتارهای هژمونیک درون جنبش‌ها.
- تعریف و تدقیق مداوم یک خط مشی مبارزاتی انسجام‌بخش و ایجابی بر مبنای تشخیصات و اقدامات فوق، و تلاش برای توده‌ای شدن آن از طریق فعالیت‌های تبلیغی-ترویجی و نیز از مسیر جستجو و ایجاد پیوندهای بیناجنبشی.
- پیش‌بینی منطقی گام بعدی مبارزات، مبتنی بر تحلیل مادی و چندجانبه‌ی وضعیت فعلی، جمع‌بندی مستدل تجربیات پیشین، و هم‌راستا با یک جهت‌گیری تاریخی.
- فعالیت منضبط و هدف‌مند برای فراهم‌سازی ساختارها و ابزارهای لازم و پاسخ‌گو به نیازهای ویژه‌ی لحظه‌ی موجود، و به تبع آن شناسایی و پایه‌گذاری اشکالی از مبارزه‌ی تشکیلاتی که با مقتضیات گذر از مرحله‌ی کنونی به مرحله‌ی بعد منطبق باشند.
- این الگوی کلی، فارغ از هرگونه ادعای صُلبیت و خدشه‌ناپذیری در شرایط ویژه، امکان رصد وضعیت‌های جزئی و تعریف -یا به بیانی دقیق‌تر بازتعریف- وظایف و نقش‌ها را فراهم می‌کند. پس با این مقدمه‌ی مختصر، می‌توانیم وضعیت انضمامیِ امروزمان را مورد کنکاش قرار دهیم و -در مواجهه‌ای رادیکال با «بحران وظایف»- پاسخ‌های انقلابی این لحظه‌ی تاریخی به آن پرسش بحران‌زا را بجوییم.

۱. تشخیص سویه‌ها و امکان‌های رهایی‌بخش برآمده از بطن مبارزات فرودستان

از خوش‌اقبالی ماست که در موقعیت کنونی ناچار نیستیم فانوس و ذره‌بین به دست به دنبال کورسویی از امکان‌ها و تمایلات متری و رهایی‌بخش در مبارزات فرودستان بگردیم. این تمایلات و بالقوگی‌ها با چشمانی غیرمسلح هم قابل رویت هستند و حتا در برخی موارد بیان صریح سیاسی و ایجابی خود را نیز، دست‌کم در

سطحی محدود و محلی یافته‌اند؛ رجوع به اصول بنیادین و چشم‌اندازهای کلی هر مبارزه‌ی رهایی‌بخش صحت این ادعا را تأیید می‌کند. باید صادقانه و باشهامت اعتراف کرد که گشایش این امکان‌ها را به حساب هیچ‌یک از سازمان‌های چپ موجود نمی‌توان نوشت، بلکه از یک سو محصول شرایط عینی و مادی زیست اجتماعی و از سوی دیگر مدیون مبارزات خودآئین و خودسازمانده ستمدیدگان هستند: از اعتصابات قدرت‌مند کارگری در هفت‌تپه و فولاد و هپکو و شرکت نفت گرفته تا جنبش زنان، معلمان، بازنشستگان و دانشجویان، و صدا البته خیزش‌های عظیم محذوفان در دی‌ماه ۹۶، مرداد ۹۷، آبان ۹۸ و قیام تشنگان خوزستان در تیر و مرداد ۱۴۰۰. پس در وضعیتی که دوزخیان زمین خود چراغ راه شده‌اند و بخش عظیمی از وظایفی را به انجام رسانده‌اند که کمونیست‌های انقلابی تا به اینجا از عمل به آنها قاصر بوده‌اند، ادامه‌ی روند خطاها و سهل‌انگاری‌های گذشته و کوتاهی در تلاش همه‌جانبه برای ایفای نقش ویژه‌ای که در این مرحله بر عهده‌ی مبارزان است، با هیچ عذر و بهانه‌ای قابل بخشش نخواهد بود و مسئولیت تاریخی عواقب آن بی‌کم و کاست بر دوش اهمال‌گران باقی خواهد ماند.

این سویه‌های مستخرج از مبارزات جاری را باید به دو بخش سلبی و ایجابی تقسیم کرد؛ دو وجهی که بی‌شک خصلت رهایی‌بخش و کارآمدی خود در فرایند اعتلای مبارزات را در پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر می‌یابند، و تنویر و تصریح مداوم، فراگیر و خلاقانه‌ی این پیوندها از جمله وظایف مبارزان و جریان‌های انقلابی است.

تا جایی که به وجوه سلبی مربوط می‌شود، نمونه‌ها بسیارند و ارائه‌ی فهرستی از شاخص‌ترین آنها کار چندان دشواری نیست. نمونه‌ی بارزی که می‌توان و باید بلافاصله بر آن تأکید کرد شعار «اصلاح‌طلب اصول‌گرا، دیگه تموم ماجرا»ست که در خیزش دی‌ماه ۹۶ و با همراهی جنبش دانشجویی به شعاری فراگیر تبدیل و در اعتراضات پس از آن نیز از سر گرفته شد. اهمیت استراتژیک این شعار سلبی در گسست رادیکالی است که با هر دو جناح اصلی ارتجاع و بورژوازی حاکم در ایران رقم می‌زند و به این‌ترتیب آغازگر مرحله‌ای نوین و نقطه‌ی عطفی تاریخی در روند مبارزات است. از این منظر، این شعار را می‌توان در خویشاوندی و هم‌ارزی با شعار «الشعب یرید اسقاط النظام» در انقلابات و جنبش‌های سال‌های اخیر در کشورهای عربی درک و معنا کرد، شعاری که دقیقن با همین آوا و ترکیب در جریان قیام تشنگان خوزستان نیز به کرات شنیده شد و بر دیوارهای شهرهای مختلف نقش بست. ژرفای این گسست به حدی است که حتا نظام سیاسی حاکم نیز تلویحن آن را به رسمیت شناخته و با آگاهی از ناتوانی در پُر کردن ولو موقتی این شکاف، استراتژی «کنترل وضعیت» را جایگزین ترفندهای کلاسیک خود برای کسب مشروعیت ظاهری و دوره‌ای کرده است. مصداق روشن این رویکرد را می‌توان در نحوه‌ی برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ یافت که به واقع یکی از تشریفاتی‌ترین آیین‌های انتخاباتی در دوره‌ی حیات

جمهوری اسلامی بوده است: انتخاباتی با نتیجه‌ای کاملن ازپیش معلوم و عاری از تمام تلاش‌ها و تاکتیک‌های مرسوم برای رنگ و لعاب دادن به مناسک چهارسالانه و ترغیب نسبی توده‌ها به حضور پای صندوق‌های رأی. پذیرش گسست محتوم به حدی نمایان بود که عباسعلی کدخدایی، سخن‌گوی شورای نگهبان، درست یک ماه پیش از موعد انتخابات، به جای لفاظی‌های رایج درباره‌ی وفاداری مردم همیشه در صحنه به نظام، به صراحت در گفتگو با خبرگزاری آسوشیتدپرس اعلام کرد که مشارکت پایین هیچ مشکلی برای مشروعیت انتخابات ایجاد نمی‌کند. نمونه‌ی معنادار دیگری که این بار نه در قالب شعار بلکه در تحلیل رفتار جنبشی ستم‌دیدگان قابل ردگیری است و مصادیق آن را به کرات در جریان خیزش‌های توده‌ای سال‌های اخیر در شهرهای مختلف شاهد بوده‌ایم، از یک سو حمله‌ی جمعی به بانک‌ها و موسسات اعتباری و تخریب این مؤسسات به مثابه نمادهایی از نظم سرمایه‌دارانه‌ی غالب، و از سوی دیگر حمله به فرمانداری‌ها، استانداری‌ها، دفاتر ائمه‌ی جمعه و... و به آتش کشیدن این مراکز به مثابه بازوهای اجرایی و ایدئولوژیک قدرت دولتی حاکم بوده است. تعدد و فراگیری این رفتارها اهمیتی ویژه در تحلیل و فهم مرحله‌ی تاریخی مبارزات جاری دارد، زیرا حاکی از آن است که توده‌های تحت‌ستم، دشمنان طبقاتی و سیاسی خود را لااقل «در سطح شهودی» و مبتنی بر تجربیات بی‌واسطه‌ی خود از حیات فردی و اجتماعی، شناسایی کرده‌اند.

در عین حال جای تردید نیست که باید توجهی ویژه نیز به نمونه‌هایی داشت که به یمن مکان‌مندی و در نتیجه وجود پیوندهای جمعی پیشامبارزاتی و درون مبارزاتی در محل زیست و کار و تحصیل، امکان سطحی از استمرار و سازمان‌یافتگی در مبارزات، انباشت، تبادل و اعتلای تجربیات، و مواجهه‌ی مداوم در ساحت عمل و اندیشه‌ی جمعی با موانع عینی مبارزات، مدت‌هاست از سطح شهودی و بی‌واسطه فراتر رفته و به درجه‌ی قابل‌توجهی از گفتارمندی رسیده‌اند. این گفتارمندی را بالاخص می‌توان در جنبش کارگری، جنبش معلمان، جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی مشاهده کرد؛ گفتارهایی که دشمن را با بیان و تحلیلی مستدل نشانه می‌روند و مرحله به مرحله از پیچیدگی‌های وضعیت در خویشاوندی ذاتی استثمار سرمایه‌دارانه و دستگاه زور و سرکوب دولتی رمزگشایی می‌کنند. بی‌شک در این لحظه نمی‌توان این خصلت را به کلیت جامعه‌ی کارگری، معلمی، بازنشستگان و دانشجویی^۲ تعمیم داد و باید سطح محدود و محلی آن را در تحلیل وضعیت لحاظ کرد. اما شرایط عینی و مادی و اوضاع ملتهب و بی‌ثبات گروه‌های اجتماعی مورد بحث، امکان بالقوه‌ی گسترش و فراگیری این گفتارها را در مراحل آتی مبارزات برجسته می‌کند. به همین ترتیب، امکان‌های ایجابی قابل شناسایی در مبارزات را

۲. در مورد خاص جنبش دانشجویی، پاندمی کرونا و تعطیلی طولانی دانشگاه‌ها، ادامه‌ی فعالیت، رشد و اعتلای جنبش را با موانعی جدی روبرو کرده است. اما می‌توان امیدوار بود که این موانع به تدریج با بازگشایی دانشگاه‌ها و احیای پیوندهای گسسته‌شده از سر راه برداشته شوند. امری که مستلزم سطحی از ارتباط و ادامه‌ی فعالیت جمعی و منضبط از سوی فعالین دانشجویی بیرون از محیط دانشگاه است.

نیز می‌توان در دو سطح خودانگیخته و گفتارمند مورد توجه قرار داد. متعالی‌ترین نمونه‌ی گفتارمندیِ ایجابی در مرحله‌ی کنونی را بی‌شک در شعار برخاسته از مبارزات مستمر کارگران اعتصابی هفت‌تپه و فولاد مبنی بر «اداره‌ی شورایی» می‌توان یافت که در سطحی محدود، و دست‌کم در مقام ایده، به لایه‌های دیگری از جنبش طبقاتی نیز تسری یافت. ایده‌ای که نه از بالا و نه از بیرون، بلکه از بطن تجربیات مبارزاتی مشترک بر سر مجموعه‌ای از مطالبات مشخص در یک فرایند زمانی نسبتاً طولانی سر برآورده است. از این منظر، خاستگاه این ایده نه «انتزاع» صرف از مادیت و عینیت این مطالبات، بلکه «فراروی» تدریجی و منطقی از سطح سلبی به سطح ایجابی در راستای تحقق همان مطالبات مادی است. به بیانی روشن‌تر، مواجهه‌ی جمعی و مستمر با موانع واقعی تحقق این مطالبات، و به تبع آن شناخت تجربی از خصایل، امکانات، ترفندها و رفتارهای تفکیک‌ناپذیر از منافع طبقاتی دشمن و دستگاه سیاسی حافظ این منافع، و نیز کسب مرحله به مرحله‌ی آگاهی نسبت به قدرت و توانایی‌های مغفول استثمارشدگان در یک نظم طبقاتی، بخشی از سوژه‌های این مبارزه را به این نتیجه رسانده است که تنها راه تحقق آمال و منافع‌شان به‌دست‌گیری امور مربوط به کار و زیست جمعی و در نتیجه اعمال مستقیم شکلی از قدرت سیاسی است. بی‌شک در نمونه‌ی مورد بحث نیز، مانند هر مبارزه‌ی تاریخی دیگر، اخذ تاکتیک‌های منطبق بر ضروریات و نیازهای هر مرحله و چه بسا عقب‌نشینی‌های موقتی در شرایط خاص، اجزایی لاینفک از نفس مبارزه هستند. اما آنچه این تجربه را به امکانی تکین و راه‌گشا در مبارزه بدل می‌کند، ترسیم افقی تاریخی و ایجابی برای اعمال مستقیم قدرت سیاسی از سوی فرودستان به مثابه «تنها آلترناتیو معطوف به رهایی» و تحت اسم رمز «اداره‌ی شورایی» است.

به موازات این نمونه‌های کم‌ویش ساختارمند که به لطف همین ساختارمندیِ مستمر و سایر خصایلی که به‌طور اجمالی برشمردیم، صدا و گفتار خود را به فضای عمومی تحمیل می‌کنند، نمونه‌های خودانگیخته، ناپایدار و گاه نامرئی‌ای نیز موجود است که امکان‌هایی ایجابی را به شکل نهفته، بی‌واسطه و غیرگفتاری در خود حمل می‌کنند. این امکان‌ها غالباً در شرایطی «اضطراری» و به شکل «موقتی» برای پاسخ‌گویی به یک ضرورت مشخص در یک موقعیتِ زمان‌مند بر ساخته شده و اغلب نیز با خروج از آن شرایط اضطراری رفته رفته رنگ می‌بازند و ناپدید می‌شوند. مصادیقی از این امکان‌ها را برای مثال در شرایط جنبشی، در مواجهه با بلایای طبیعی یا به صورت پراکنده در مبارزات بی‌ثبات‌کاران می‌توان دید. انواع و اقسام جمع‌ها و کمیته‌های موقتی شکل‌گرفته در محلات در جریان خیزش‌های توده‌ای برای حفظ سنگرها و محافظت از محله، ابتکارات و هم‌پاری‌های خودآئین مردمی در جریان رویدادهایی چون سیل و زلزله و کم‌آبی و بیماری‌های همه‌گیر - آنجا که قدرت مرکزی توان یا اراده‌ی

حل معضلات را ندارد، و جمع‌های هرچند کوچک و متزلزلی که در میان کارگران ساختمانی یا اسنپ‌فود شکل گرفته و در مواجهه‌ی توأمان با استثمار عریان در کار و شبح مهیب و همواره بر فراز بی‌کاری به دنبال راهی برای سازمان‌دهی خود به مثابه نیروی کار بی‌ثبات می‌گردند، از جمله نمونه‌های کم‌وبیش قابل رویت این امکان‌های بالقوه هستند که می‌توانند از همین امروز نطفه‌ی اولیه‌ی اشکالی از ارگان‌های اعمال قدرت فرودستان در مراحل متعالی‌تر مبارزه را در خود پرورش دهند. اما همین خصلت خودانگیخته، موقتی و نامرئی این امکان‌ها وظیفه‌ای ویژه بر دوش نیروها و جریانات مبارز می‌گذارد تا با رصد و شناسایی مستمر آنها و ابتکارات عملی و گفتاری سازمان‌یافته، مسیر شکل‌گیری و رشد این نطفه‌ها را هموار کنند.

۲. تلاش سازمان‌یافته در جهت تقویت امکان‌های رهایی‌بخش شناسایی‌شده

آنچه بیش از هرچیز تلاش مبارزان برای تقویت سویه‌ها و گرایش‌های مترقی و رهایی‌بخش برخاسته از مبارزات جاری را به ضرورتی انکارناپذیر بدل می‌کند، توجه به این امر بدیهی است که هر مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی و هر جنبش اعتراضی مشروع، در عین حال عرصه‌ی حضور و نبرد ادراکات متفاوت و گاه متضاد از حیات جمعی، امکان‌های اداره‌ی امر اجتماعی و اعمال قدرت سیاسی است. این امر، اگرچه در اشکال متفاوت، اما با اهمیتی یکسان هم در بستر جنبش‌های رخدادی توده‌ای و هم در مورد مبارزات مستمر مکان‌مند صادق است. مبارزه‌ی مؤثر برای منزوی کردن گرایش‌ها و جریانات ارتجاعی که حضورشان درون هر جنبش توده‌ای امری مسلم و بدیهی است، و نیز مقابله‌ی کارآمد با تمایلات رفرمیستی سازش‌طلبانه و فرصت‌طلبانه که لاجرم در حساس‌ترین مقاطع مبارزه برای به حاشیه راندن گفتارهای انقلابی و آلترناتیوهای رهایی‌بخش تلاش می‌کنند، در گروی مداخله‌ی فعالانه، سازمان‌یافته و هدف‌مند برای تقویت جبهه‌ی رهایی و سراسری کردن گفتار آن از طریق برجسته‌سازی امکان‌های عملی و سویه‌های جهان‌شمول آن است.

پس اگر متن حاضر تعریف وظایف نیروهای مبارز را از «تشخیص سویه‌ها و امکان‌های رهایی‌بخش برآمده از بطن مبارزات فرودستان» آغاز می‌کند، نه به دلیل غفلت یا کم‌اهمیت انگاشتن سایر گرایش‌ها موجود در این مبارزات (که اگر چنین بود، ضرورت و موضوعیت «مداخله‌ی سازمان‌یافته» و در نتیجه نفس نگارش این متن زیر سوال می‌رفت)، بلکه از قضا ملاحظه‌ی خطراتی جدی است که نبرد گفتمانی و تنازع قوای مادی درون جنبشی را به امری حیاتی بدل می‌کند؛ نبردی که شکست در آن می‌تواند پیامدهایی چون انحراف جنبش‌ها به سوی انواع شبه‌آلترناتیوهای کاذب و حتا نسخه‌های ارتجاعی و فاشیستی را به دنبال داشته باشد. در عین حال، آن‌کس که

مشروعیت مطالبات و مضامین جهان‌شمول نهفته در خیزش‌ها و مبارزات ستمدیدگان در سالیان اخیر را نمی‌بیند دچار کوریِ مژمن سیاسی است؛ آن صدایی که تأکید را «صرفن» بر خطر سوءاستفاده‌ی قدرت‌ها و گروه‌های ارتجاعی می‌گذارد و از برج عاج فرادستی‌اش مردم جان‌به‌لب‌رسیده را هشدار و انذار می‌دهد، تبلورِ شارلاتانیسم سیاسی است؛ و آن سرخورده‌ای که -غالبن به دلیل خاستگاه، مناسبات و ملاحظات طبقاتی‌اش- با مذموم شمردن میل به امر ناممکن، تسلیم‌طلبیِ تقدیرگرایی خویش را در زورق واژه‌ها و گزاره‌های بی‌ارتباط با زیست واقعیِ فرودستان پنهان می‌کند، آشکارا هم‌دست و پانداژِ دستگاه سلطه است. مداخله‌ی کنش‌گرانه در این جنبش‌ها، موضع‌گیری اصولی و رهایی‌بخش در قبال آنها و منزوی کردن جریان‌ات ارتجاعی و بدیل‌های موهوم، مستلزم تلاش سازمان‌یافته برای هژمونیک شدن گفتارهای رهایی‌بخش درون جنبش‌ها و در نتیجه مبارزه‌ی توأمان با این اتحاد رقت‌بار میان «کور» و «شارلاتان» و «سرخورده» است.

این تلاش سازمان‌یافته و منضبط را باید در دو ساحت نظر و عمل و با رویکردی منطبق بر خصایل هر یک از امکان‌های مورد نظر (مستمر و ساختارمند یا خودانگیخته و ناپایدار) پیگیری کرد. در مورد مبارزات مستمر و ساختارمند که به حدی از گفتارمندی نیز رسیده‌اند، مداخله‌ی مؤثر لزومن به معنای ارتباط‌گیری مستقیم و شتاب‌زده با فعالان و سوژه‌های حامل گفتارهای رهایی‌بخش درون این مبارزات نیست، بلکه پیش از هرچیز می‌توان برای تقویت خط‌مشی و گفتار این سوژه‌ها تأسیس توپ‌خانه‌ای را در دستور کار قرار داد که با رصد دقیق نیازها و انتشار منظم و هدف‌مند متون نظری، سیاسی، تاریخی، تحلیلی و گزارشی پشتوانه‌ای قابل اتکا و مستدل برای این گرایش‌ات فراهم کند و از این مسیر امکان هژمونیک شدن آنها را در نبرد با سایر گفتارها و تمایلات موجود در آن جنبش هموار سازد. قطعن این حرف به معنای نفی مطلق ارتباط‌گیری با این بخش از فعالین جنبش‌ها نیست و ایجاد سطحی از ارتباطات و اتصالات ارگانیک در شرایطی مشخص و با هدف و چشم‌اندازی مشخص و توجیه‌پذیر، مفید و حتا ضروری خواهد بود. مسئله اما این‌جاست که اقدام به ایجاد ارتباط باید با ارجاع به یک برنامه‌ی دقیق تشکیلاتی قابل توجیه بوده و در عین حال بر یک پروتکل امنیتی مستحکم و قابل اطمینان استوار باشد. برای درک اهمیت این نکته کافی است به عواقب زیان‌بار رفتارهای غیراصولی برخی از سازمان‌ها در گذشته بنگریم که -غالبن در یک فرایند رقابتی- نفس ارتباط‌گیری را به عنوان امکانی برای انباشت سرمایه‌ی نمادین در دستور کار خود قرار دادند. بنابراین، پیش‌شرط ضروری هرگونه ارتباط‌گیری و ایجاد هر پیوند ارگانیک، در وهله‌ی اول تشخیص خلأهایی است که در فقدان یک میانجی سیاسی سازمان‌یافته قابل پر شدن نیستند، و در وهله‌ی دوم تعریف برنامه‌ای منسجم و عملی برای پاسخگویی به این نیازها به میانجی ارتباطات مد نظر است. در غیاب

چنین فرایندی، که لاجرم ایجاد و فعالیت منضبط ارگان‌های تشکیلاتی متمرکز بر این حوزه‌ها را ضروری می‌سازد، ارتباطات بی‌بنیاد و توجیه‌ناپذیر نه تنها کمکی به اعتلای این مبارزات نمی‌کنند بلکه در مواردی از یک‌سو امنیت فعالان و از سوی دیگر خودآئینی مبارزات را با مخاطراتی جدی مواجه ساخته، و به این ترتیب منجر به تضعیف یا حتا امحای امکان‌های ازپیش‌خلق‌شده خواهند شد.

واضح است که در حوزه‌ی امکان‌های خودانگیخته و ناپایدار نیز تعریف و الزام سخت‌گیرانه به رعایت یک پروتکل امنیتی تشکیلاتی، پیش‌شرط عدول‌ناپذیر هرگونه مداخله و ارتباط‌گیری است. حتا می‌توان ادعا کرد که به سبب ناشناختگی اغلب فعالان این حوزه، تمهیدات امنیتی از اهمیتی دوچندان برخوردار هستند. اما آنچه نقش نیروها و مبارزان انقلابی در نسبت با این‌قسم از امکان‌ها را واجد ویژگی‌های منحصربه‌فرد می‌کند، همین خصلت خودانگیخته و ضرورت فراروی از آن برای گذر به سطحی کمابیش گفتارمند است. چنان‌که در بالا به آن اشاره شد، اصلی‌ترین عاملی که بخش دیگر مبارزات را به سطح قابل‌توجهی از گفتارمندی و امکان ترسیم چشم‌اندازی تاریخی رسانده، حدی از نظم و استمرار در مبارزات و پیوندهای جمعی مرتبط با مکان‌مندی این مبارزات بوده است. حال آنکه در عرصه‌ی مبارزات خودانگیخته، ناپایداری موقعیت‌ها (رخدادی، حادثه‌ای، بی‌ثبات‌کاری،...) و موقتی بودن پیوندها، استمرار و تکامل منطقی امکان‌های خلق‌شده را با موانعی عینی و واقعی مواجه می‌کند. از این‌روست که مداخله‌ی یک میانجی سازمان‌یافته برای تسهیل روند شکل‌گیری و رشد نطفه‌های نهفته و نامرئی امکان‌های رهایی‌بخش در این اشکال موقتی ضرورت می‌یابد.

در اینجا باید صریحاً بر این نکته‌ی اساسی و استراتژیک تأکید کرد که هموارسازی مسیر گذر از سطح خودانگیخته و شهودی به سطح گفتارمند با افقی تاریخی را نباید به معنای تزریق عمودی «آگاهی» طبقاتی و سیاسی به توده‌های «ناآگاه» فهمید (درکی منسوخ و نخبه‌گرایانه که ارگان‌های خودسازمانده مردمی را صرفن به ابزارهای مبارزاتی موقتی تقلیل داده، و امکان تبدیل آنها به ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی را در نطفه خفه می‌کند)، بلکه باید خلق مکان‌هایی (در معنای گسترده و تأویل‌پذیر آن) را در دستور کار قرار داد که در بستر آنها امکان استمرار پیوندهای جمعی حول موضوعات مبارزاتی در هر حوزه، اعتلای تجربیات، و تکامل دیالکتیکی گفتارها و چشم‌اندازها در پیوند با سایر حوزه‌ها فراهم شود. به‌طور مشخص باید به تأسیس ارگان‌های تشکیلاتی هرچند کوچک اما منضبط اندیشید که رسالت سازمانی آنها در مرحله‌ی اول امکان‌سنجی مداوم برای ایجاد شرایط ارتباط‌گیری و مداخله در عرصه‌های مورد بحث و در مرحله‌ی بعد مشارکت عملی در خلق این بسترها باشد؛ بسترهایی مادی برای ادامه‌ی حیات و فعالیت پویای جمع‌های بالقوه یا شکل‌گرفته در محلات در شرایط

پسارخدادی، برای حفظ کمیته‌های خودسازمانده همیاری مردمی در شرایط غیراضطراری حول مضامینی جدید اما برخاسته از تجربیات درون‌ماندگار این کمیته‌ها، و برای بقا و تعالی جستجوها و تلاش‌های جمعی حول معضلات بی‌ثبات‌کاری ورای وابستگی به یک محیط کار ثابت... و نمونه‌هایی دیگر از این‌دست که شناسایی، موقعیت‌سنجی، و مداخله‌گری احتمالی در آنها باید در دستور کار ارگان‌های تشکیلاتی فوق باشد.

در عین حال تشکیل، تداوم فعالیت و تکامل همین کمیته‌ها و هسته‌ها - که بی‌شک مستلزم سطحی بالا از مخفی‌کاری مبتنی بر همان پروتکل امنیتی تشکیلاتی است - زمینه‌ساز قدرتی مادی برای مداخله در جنبش‌های توده‌ای است که امکان ظهور و بروز آنها در وضعیت متزلزل و ملتهب کنونی به شکلی کاملن منطقی قابل تصور است. این نکته را باید همواره مد نظر داشت که وجوه سلبی و شهودی مبارزات توده‌ای هرچند شرط لازم اعتلای این مبارزات است، اما شرط کافی برای ترسیم افقی رهایی‌بخش نیست؛ کما اینکه باقی ماندن در سطح سلبی و شهودی - به‌رغم خصلت‌ها و جهت‌گیری‌های طبقاتی به وضوح قابل شناسایی در این سلبیت و شهود - میدان را برای انواع گرایش‌های ارتجاعی و غلبه‌ی دشمن طبقاتی و سیاسی در نبرد هژمونیک گفتارها و نیروهای مادی باز می‌کند. از این‌روست که تعریف و تدقیق مداوم یک خط مشی مبارزاتی انسجام‌بخش و ایجابی و تلاش برای توده‌ای شدن آن از طریق فعالیت‌های تبلیغی-ترویجی و نیز از مسیر جستجو و ایجاد پیوندهای بیناجنبشی، باید به مثابه یکی از وظایف بنیادین مبارزان سیاست رهایی‌بخش در مرحله‌ی کنونی تلقی شود.

۳. تعریف و تدقیق یک خط‌مشی مبارزاتی انسجام‌بخش و تلاش برای ترویج آن

از آنجا که یک خط‌مشی انسجام‌بخش باید مسیری به سوی رهایی ترسیم کرده و هم‌زمان بر امکان‌های عملی و مادیِ احداث و پیش‌روی در این مسیر استوار باشد، تعریف این خط‌مشی در تلاقی‌گاه سیاست و تاریخ موضوعیت و محلیت می‌یابد. به بیان دیگر، امکان‌های عینی و انضمامیِ واقع‌موجود یا بالقوه در هر مرحله‌ی تاریخی از اعتلای مبارزات اجتماعی، در پرتو مجموعه‌ای از اصول و ایده‌های بنیادین^۳ سیاست کمونیستی، و نیز در نسبتی منطقی (و نه مکانیکی) با تجربیات تاریخیِ پیشین و افق‌های پیش‌رو و قابل دست‌رسی در مراحل آتی (و نه ترسیم پرطمطراق تصویری از یک جامعه‌ی آرمانی در آینده‌ای نامعلوم)، و در نهایت یک سوژگی جمعی سازمان‌یافته در مقام مفصل‌بندی میانجی‌گر میان تمام این اجزا، عوامل برساننده و ضروری برای تعریف خط‌مشی را تشکیل می‌دهند.

۳. در ارتباط با این اصول بنیادین، رجوع به متن آلن بدیو (فلاخن شماره‌ی ۴۰: «در گره‌گاه تضادهای اصلی») آموزنده خواهد بود.

با تکیه بر ملاحظات و تشخیصاتی که در دو بخش پیشین به آنها اشاره شد، به جرأت می‌توان گفت که شعار «اداره‌ی شورایی» و به بیان دقیق‌تر ایده‌ی بنیادین آن یعنی «به‌دست‌گیری اداره‌ی امور اجتماعی و اعمال مستقیم قدرت سیاسی از سوی ارگان‌های خودآئین و سازمان‌یافته‌ی فرودستان»، رهایی‌بخش‌ترین و دست‌کم در سطحی بالقوه انسجام‌بخش‌ترین مفهوم و دستورالعملی است که از مبارزات جاری استخراج می‌شود و باید به مثابه خط‌مشی مبارزاتی توسط نیروها و جریاناتی که خود را در جبهه‌ی چپ انقلابی تعریف می‌کنند، اتخاذ گردد.

چالش اساسی اما در ناکافی بودن طرح مفهوم «اداره‌ی شورایی» در مقام شعار است، چرا که ابهامات نهفته در این مفهوم و دامنه‌ی گسترده‌ی تأویل‌پذیری آن می‌تواند از یک سو نیروها و جریاناتی را با آن همراه کند که تلقیات و اداراکاتی به غایت متفاوت و چه بسا متضاد از «قدرت شورا» دارند (کما اینکه در وضعیت فعلی نیز این تلقیات متفاوت در طیف‌های مختلف چپ قابل شناسایی هستند)، و از سوی دیگر گنگی و نارسایی خصلت‌های بیان شعاری، دسترسی به مادیت این امکان را مسدود کرده و از نقطه‌ای به بعد موجب رکود ایده و در نتیجه مانع از ترویج و فراگیری آن خواهد شد. به این ترتیب، پیش‌شرط اساسی اتخاذ خط‌مشی، وقوف جمعی و عملی به تفاوت آن با شعار است. تفاوتی که تعریف و تدقیق خط‌مشی را مستلزم فرایندی مستمر و خلاق در حوزه‌های اندیشه، عمل، تحلیل و سازمان‌دهی، و در حرکتی قُطری و رفت‌وبرگشتی میان تاریخ و نظریه و سیاست می‌سازد؛ فرایندی که باید، نه در انقطاع و انتزاع از صیورورت عینی وضعیت‌ها و چالش‌ها و آفرینش‌های گاه پیش‌بینی‌ناپذیر آنها، بلکه در ارتباطی منعطف و منظم با آنچه بر روی زمین سفت مبارزات در جریان است، پویایی این خط‌مشی و تحقق‌پذیری این بدیل رهایی‌بخش را مرحله به مرحله ملموس و ممکن کند. این فرایند در عین حال باید بستری برای رشد سیاسی، نظری و تشکیلاتی نیروها فراهم کند که به تدریج به درکی روشن در عمل و سطحی از توانایی برای تشریح و تبیین خط‌مشی در حوزه‌ی مسئولیت‌های تشکیلاتی خود و در مواجهه با وضعیت‌های متفاوت نائل شوند.

از سوی دیگر، این فرایند باید به‌گونه‌ای تعریف و سازمان‌دهی شود که ضامن مقابله با آسیب‌های جدی ناشی از بت‌وارگی شعار و درکی پیشینی و منجمد از یک شکل واحد و محتوم از تحقق اداره‌ی شورایی باشد. از این‌رو، روند تعریف، تدقیق، آموزش، ترویج، تبیین و امکان‌سنجی خط‌مشی شورایی باید مبتنی بر جستجو و درونی‌سازی قسمی از روش‌مندی در تحلیل و عمل باشد؛ روش‌هایی که تأکید و توجه مداوم را در هر عرصه‌ی فعالیت و در هر مقطع از بازخوانی و تدقیق استراتژی و تاکتیک‌ها بر این اصل راهنما متمرکز کنند که آنچه در اسم رمز «اداره‌ی شورایی» و پذیرش آن به مثابه خط‌مشی مبارزاتی مدنظر است، نه یک شکل قطعی و نهایی قابل کپی‌برداری

در یک تجربه‌ی تاریخی از پیش‌موجود و نه انتظار خلق یک الگوی واحد احتمالی در آینده‌ی مبارزات برای تکثیر مکانیکی در تمام حوزه‌ها، بلکه ایده‌ی بنیادینی است که این اسم‌رمز حامل آن است و راه‌هایی را به صراحت روشن می‌کند: خلق و تکامل تدریجی ارگان‌های مختص استثمارشدگان و هیچ‌بودگان برای اعمال مستقیم و تمام‌عیار قدرت سیاسی، و به تبع آن درهم‌شکستن دستگاه دولت به مثابه قدرتی انگلی و مجزا از جامعه و ابزار زور و سرکوبی که -به بیان کلاسیک- کارگزار و حافظ منافع طبقات مالک و در نتیجه سازمان‌دهنده‌ی انواع نابرابری‌های اجتماعی و ضامن بقای نظم طبقاتی از مسیر پاسبانی تقدس‌مآبانه از بربریت و جنایتی علیه بشریت به نام «مالکیت خصوصی» بر ثروت‌های مادی و معنوی عمومی است. ناگفته پیداست که این اسم رمز از پیشینه‌ای سترگ و پرفراز و نشیب برخوردار بوده و محصول یک ابداع دفعتی و فاقد ریشه‌های تاریخی نیست. بنابراین شناخت و معرفی این تجربیات تاریخی، از قیام کمون پاریس ۱۸۷۱، شوراهای روسیه (از انقلاب ۱۹۰۵ تا دوره‌ی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷)، شوراهای کارگری انقلاب ۱۹۱۸ آلمان و نمونه‌ی کمون شانگهای گرفته تا انواع و اقسام تجربیات خودگرانی در دهه‌ها و سالیان اخیر در جهان و منطقه، و به‌طور خاص تجربه‌ی نزدیک شوراهای شکل‌گرفته در حوزه‌های مختلف و در اقصانقاط ایران در فردای انقلاب بهمن ۵۷ (که با دقت و وسواسی هراس‌آمیز از سوی ضدانقلاب پوزیسیون و اپوزیسیون سانسور و تحریف شده)،^۴ ضرورتی انکارناپذیر دارد. بی‌هیچ تردیدی، خوانش و نقد درون‌ماندگار و وفادارانه‌ی این تجربیات و تحلیل دقیق موانع، خطاها و دستاوردهای آنها باید هم‌زمان به عنوان جزئی لاینفک از فرایند تدقیق خط‌مشی، آموزش سیاسی و تشکیلاتی، انتشارات معطوف به گفتارسازی و فعالیت‌های تبلیغی-ترویجی در دستور کار قرار گیرد. اما در عین حال باید با دقتی مستدل و مستمر از تحمیل آشکار یا نهان هر یک از این اشکال تاریخی به عنوان متر و معیار مطلق در امکان‌سنجی‌های انضمامی و مداخلات میانجی‌گرانه در مبارزات پویا و خلاقانه‌ی فرودستان جلوگیری کرد. این تجربیات تاریخی را باید در پرتو آن ایده‌ی بنیادینی که در پی تحقق آن بودند مورد توجه قرار داد و درس‌های قابل استخراج از توفیق و ناکامی آنها را در نسبت با آن ایده و شرایط عینی و ذهنی موقعیت تاریخی و اجتماعی آنها فهمید، و هم‌زمان -به پشتوانه‌ی همین درس‌ها- آمادگی مواجهه‌ی سازمان‌یافته و مبتکرانه با اشکالی نو و غیرقابل‌پیش‌بینی، که به‌طور بالقوه یا بالفعل حامل همان ایده‌ی بنیادین هستند، را داشت.

جدا از تجربیات تاریخی گذشته، نحوه‌ی مواجهه با تجربیات پیش‌رو و در حال شکل‌گیری نیز مستلزم همان ظرافت و دقت نظر تشکیلاتی است تا از بت‌وارگی یک تجربه‌ی خاص و الزام به تحمیل از بیرون و همسان‌سازانه‌ی آن به سایر حوزه‌های مبارزه پرهیز شود. باید این نکته‌ی مقدماتی اما تعیین‌کننده را دامن در نظر داشت که نظام

۴. در این مورد رجوع شود به کتاب «تاریخ مفقود شوراهای ۵۷» از انتشارات منجنیق.

تبعیض طبقاتی نه از ساختاری ساده بلکه از یک سازمان‌دهی پیچیده برخوردار است، و انواع تکنیکی‌ها، تناقض‌ها و حتا تضادهای درون‌طبقاتی را باید همواره در فهم، تحلیل و برخورد عملی با این پیچیدگی لحاظ کرد. در حقیقت، آرمان تاریخی «پرولتاریای متحد» صرفن از مسیر به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و ویژگی‌های انواع مختلف ستم طبقاتی، ملی، جنسیتی، زیست‌محیطی،... قابل تحقق است. این امر نه بیان‌گر بی‌ارتباطی و جدافتادگی مبارزات و جنبش‌های مختلف، بلکه به معنای قائل بودن به سطحی از خودآئینی مبارزات سوژه‌های تحت‌ستم در هر یک از این حوزه‌هاست. میانجی‌گری سازمان‌یافته و ایجاد پیوندهای بیناجنبشی برای ترویج خط مشی در راستای امکان‌سازی برای پیشروی به سمت تحقق آن ایده‌ی بنیادین را به این معنا باید درک کرد. برای مثال، این‌که خاستگاه شعار «اداره‌ی شورایی» در فصل کنونی مبارزات را در اعتصابات کارگران هفت‌تپه می‌توان یافت به این معنا نیست که شورشیان قیام تشنگان خوزستان در مبارزه‌ی خود علیه ستم ملی و زیست‌محیطی که شکل ویژه‌ای به استثمار طبقاتی این سوژه‌ها می‌بخشد، باید تحت «رهبری» کارگران هفت‌تپه و با اجرای رهنمودهای آنها سازمان‌دهی شوند (چه بسا که خود کارگران مبارز هفت‌تپه نیز هرگز ادعایی در این زمینه نداشته‌اند و همبستگی خود را به شکلی هم‌دلانه و رفیقانه و آگاهانه با قیام به نمایش گذاشتند، اما برخی از نیروها و جریانات چپ بنا به درکی مخدوش و ساده‌انگارانه از مفهوم پرولتاریا و مبارزه‌ی پرولتری، در تجویز عجولانه و اجمالی نسخه‌هایی از این‌دست، هرچند ناخواسته اما در عمل در جهت تضعیف امکان‌های واقعی اتحاد خلاقانه و پویای فرودستان گام برمی‌دارند)، بلکه باید در جهت شناسایی و تقویت ابتکارات و امکان‌هایی کوشید که احتمالان در اشکالی متفاوت -ولو در مقیاسی کوچک و نامرئی- آستان مادیتی اولیه برای تحقق همان ایده هستند.

از سوی دیگر، در ارتباط با درک کنش‌گرانه نسبت به همین پیچیدگی‌ها، باید توجهی ویژه به سازمان‌دهی اجتماعی نیروی کار و دویارگی این نیروها در دو بخش متفاوت داشت که می‌توان آنها را به این صورت کلی و اجمالی دسته‌بندی کرد: دسته‌ی اول، نیروهای مکان‌مند و سازمان‌یافته در یک محیط کار ثابت که از امکان مادی رویارویی بی‌واسطه و وارد آوردن ضربات مستقیم به دشمن طبقاتی برخوردار هستند؛ و دسته‌ی دوم نیروهای بی‌ثبات کار و خیل بیکاران که به معنای واقعی کلمه چیزی برای از دست دادن ندارند و از این جهت حامل یک سوژگی بالقوه‌ی انقلابی هستند. اتصالات ارگانیک میان این دو بخش از پرولتاریا که یکی از حلقه‌های مفقوده برای آزادسازی دینامیسم نفهته‌ی انقلابی در جامعه و در عین حال بستری بی‌همتا برای ترویج و فراگیری ایده‌ی «اداره‌ی شورایی» است، از وظایف جدی و گریزناپذیر جریانات انقلابی محسوب می‌شود که نیازمند برنامه‌ای مدون و عملی در ارتباط با مسئولیت ارگان‌هایی است که در بالا از ضرورت تأسیس آنها سخن گفتیم.

۴. پیش‌بینی گام بعدی مبارزات

یکی از مهم‌ترین عواملی که استیصال، سرخوردگی، بی‌عملی یا ناکارآمدی بخش قابل‌توجهی از جریان‌ات و نیروهای چپ را در موقعیت کنونی توضیح می‌دهد، ناتوانی از پیش‌بینی منطقی گام بعدی محتمل در مبارزات و تطابق آن با یک اراده‌ی جمعی و عقلانی معطوف به پیروزی، یا اکتفا به روایات و ادراکاتی منجمد، یک‌سویه و بی‌ارتباط به شرایط عینی و مادی حاضر است که امید به پیروزی را واجد خصایلی رفرمیستی یا موعودگرایانه می‌کند. اغلب این جریان‌ات، به‌رغم تعلق به گرایش‌ات و نحله‌های متفاوت فکری و سیاسی چپ و افتراقات روشنی که در سطح گفتار دارند، در نهایت درک‌شان از اعمال قدرت سیاسی و در نتیجه مفهوم پیروزی در چارچوب دستگاه دولت و تسخیر آن در فردای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی محدود و محصور می‌ماند.

طیفی از این نیروها، از آنجا که اساسن هیچ افقی برای تحقق این شکل از پیروزی متصور نیستند، عطای اراده‌ی معطوف به پیروزی را از بیخ و بُن به لقایش بخشیده و به روشن نگاه داشتن شمعی کوچک در گوشه‌ای از این بیابان تاریک بسنده کرده‌اند. به این ترتیب، مفهوم «مسئولیت» را به معنای اخلاقی آن تقلیل داده و در بهترین حالت موضوع تعیین‌کننده‌ی «اعمال قدرت سیاسی» را به فرداهایی دوردست و نامعلوم حواله می‌دهند؛ و البته که برای توجیه این سلب مسئولیت سیاسی از خود باید به انواع استدلال‌ات و نظریه‌بافی‌های رنگارنگ نیز متوسل شوند و هم‌زمان دیگرانی را که همچنان برای صیقل دادن به آن اراده و خلق عملی و نظری امکان‌های تحقق پیروزی می‌کوشند، تخطئه کنند.

گروهی دیگر، دقیقن به دلیل همان فقدان چشم‌انداز، اما تعلق به سنت‌های فکری و سیاسی متفاوت، به نسخه‌ای رنگ‌پریده و رفرمیستی از همان درک منجمد از پیروزی روی آورده‌اند و این سودا را در سر می‌پروراند که در فردای بر سر کار آمدن یک نظام شبه‌دموکراتیک بورژوازی، تعداد انگشت‌شماری از کرسی‌های پارلمانی را تسخیر کرده و از این طریق تأثیری ناچیز و صوری در تصمیمات سیاسی داشته باشند. هرچند احتمال از این خیال باطل نیز مبرا نیستند که در روند همین بازی‌های دموکراتیک به تدریج به کسب آرای اکثریت نائل شده و رویای دیرین «پیروزی» و تسخیر دولت را از مسیری غیرانقلابی محقق کنند؛ حال اگر این تسخیر دوره‌ای و موقتی باشد و تجربه‌ی احزاب پارلمانی چپ در کشورهای اروپایی به روشنی نشان دهد که چنین پروژه‌ای نه تنها قابلیت اجرای سیاست‌های پرولتری را ندارد که چه بسا در دوره‌ای کوتاه با بن‌بست‌هایی مواجه خواهد شد که بستری برای گردش به راست در جامعه و حتا رشد نیروهای نئوفاشیستی فراهم می‌کند، باکی نیست... دست‌کم این توقیق نصیب‌شان خواهد شد که برای مدتی طعم «پیروزی» را بر روی صندلی‌های هیئت دولت و در اتاق‌ها و

راهروهای وزارتخانه‌ها بچشد.

در این میان گروه‌هایی نیز هستند که با ارجاع درست و بجا به شکاف طبقاتی روزافزون در جامعه‌ی ایران و سمت‌سوی طبقاتی آشکار در رخدادهای توده‌ای سالیان اخیر و مبارزات پرولتری جاری، به نتیجه‌ای موهوم و غیرواقعی می‌رسند. این جریان‌ها بر این باورند که این جهت‌گیری طبقاتی جنبشی-مبارزاتی لاجرم و مستقیماً ترجمانی «انتخاباتی» پیدا کرده و با برگزاری یک همه‌پرسی «آزاد و دموکراتیک»، توده‌های میلیونی زحمت‌کش و ستم‌دیده به سوی صندوق‌ها گسیل می‌شوند تا با آرای سرخ خود این رفقا را روانه‌ی کاخ دولت کنند و «پیروزی» جبهه‌ی سوسیالیسم را جشن بگیرند. جای بسی حیرت دارد که تجربیات بی‌شمار تاریخی طی دو قرن مبارزه در جهان، منطقه و ایران هنوز به این جریان‌ها نیاموخته است که مکانیسم‌هایی چون انتخابات، رفراندوم پسانقلابی یا مجلس مؤسسان، نه وسایلی برای تداوم و تحقق امکان‌های گشوده‌شده در انقلاب، که از قضا دقیقاً ابزار سرکوب این امکان‌ها و احیای هرچه سریع‌تر نظم کهن است! چنین وهم موعودگرایانه‌ای محصول غفلت از این درس راه‌گشای تاریخی است که انتخابات (در شکل رایج آن در نظام‌های بورژوا-دموکراتیک) و انقلاب اساساً از دو منطق متضاد تبعیت می‌کنند. اگر موتور محرکه‌ی انقلاب یک سوژگی جمعی متراکم، فعال و آفرینش‌گر است، سازوکار انتخاباتی بر شمارش عددی و حضور منفعلانه‌ی مجموعه‌ای از «افراد» استوار است که نه برای اعمال قدرت که برای واگذاری آن راهی صندوق‌ها می‌شوند. انتخابات و همه‌پرسی پسانقلابی با بسیج شتاب‌زده‌ی اکثریت خاموش، مردد یا هراسان از امر نو که همچنان تحت‌تأثیر مباران‌های تبلیغاتی درازمدت و آموزش‌های فراگیر و همه‌جانبه‌ی نظم پیشین قرار دارد، هدف و کارکردی جز پراکندگی آن سوژگی متراکم انقلابی، قطع و انسداد فعالیت‌ها و سرکوب قوه‌ی آفرینش‌گر آن ندارد.

با این توصیف، اگر چالش مرحله‌ی کنونی مبارزه را به‌طور کلی «سازمان‌دهی و تدارک سرنگونی انقلابی نظام سیاسی مستقر» به عنوان شرط لازم حرکت در مسیر رهایی در نظر بگیریم (چرا که نسخه‌هایی دیگر از سرنگونی نیز همچون مداخله‌ی امپریالیستی، کودتای نظامی و... همواره از سوی انواع جریان‌ها ضدانقلاب در حال تدارک هستند)، مرحله‌ی بعدی، بنا به منطقی که به آن پرداختیم، مشخص «نبرد بر سر اعمال قدرت سیاسی» را به عنوان چالش تاریخی مبارزات در دستور کار قرار خواهد داد: نبردی که نه با تن دادن خجولانه به تجویزات لیبرال-دموکراتیک دشمن طبقاتی و همکاری ناخواسته با پروژه‌ی سرکوب انقلاب از طریق مشارکت از پیش شکست‌خورده در کارزارهای انتخاباتی، که اتفاقاً باید در هم‌خوانی با منطق درون‌ماندگار سوژگی انقلابی و حول ضرورت تداوم و پویایی آن در وضعیت پسا‌رخدادی و در نتیجه تقابل تهاجمی با این سازوکارهای ضدانقلابی

شکل بگیرد. به بیانی دیگر، با جمع‌بندی مستدل انواع و اقسام تجربیات تاریخی در جغرافیا و شرایط سیاسی-اجتماعی مختلف، می‌توانیم به صراحت از این تز دفاع کنیم که وظیفه‌ی عام و اولیه‌ی مبارزان انقلابی در فردای هر انقلاب مردمی تلاش سازمان‌یافته برای جلوگیری از برگزاری همه‌پرسی، انتخابات یا تأسیس مجلس مؤسسان است، فرایندهایی که لاجرم از سوی «نخبگان» سیاسی-اقتصادی و کارگزاران و ایدئولوگ‌های نظم پیشین و برای انتقال سریع قدرت دولتی و -نه دگرگونی بنیادین آن- تبلیغ و سازمان‌دهی خواهند شد.

در این رابطه، پرسشی که بلافاصله خود را با جدیتی هولناک تحمیل می‌کند از این قرار است که، با در نظر گرفتن پروژه‌های عظیم تبلیغاتی‌ای که سال‌هاست از انواع بلندگوها و رسانه‌های جریان اصلی، مضامین و چارچوب‌های ایدئولوژی غالب را به عنوان اموری بدیهی و برخاسته از «عقل سلیم» در بوق و کرنا کرده‌اند و به صورت شبانه‌روزی برگزاری «انتخابات آزاد» برای انتقال سریع و «دموکراتیک» قدرت در فردای پیروزی هر انقلاب مردمی را به مثابه تنها بدیل قابل تصور و یگانه راه رستگاری برای کسب مجوز ورود به «جهان متمدن دموکراسی و بازار آزاد» معرفی می‌کنند، و نیز با ملاحظه‌ی دستگاه عریض و طویل قدرت و سرمایه‌ای که با انواع آلت‌رنا‌تیو‌سازی‌های ضدانقلابی در پشت این تریبون‌ها پنهان شده است، آیا «ما» (این ما تا به امروز مبهم) اساسن توانایی و نیروی ذهنی و مادی مورد نیاز برای جلوگیری از سازمان‌دهی و برگزاری این مناسک سرکوب‌گرانه را در اختیار داریم؟ مسئله این‌جاست که پاسخ منفی احتمالی به این پرسش، که از قضا می‌تواند بر درکی عقلانی و واقع‌گرایانه از توازن نیروها استوار باشد، توجیهی برای شانه خالی کردن از انجام آن وظیفه‌ی عام به دست نمی‌دهد. چرا که تلاش متشکل، منضبط، عملی و گفتارمند برای انجام این وظیفه، حتا به‌رغم ناکامی در نتیجه‌ی فوری آن، دست‌کم بستری برای سازمان‌دهی پتانسیل انقلابی هم‌چنان موجود حول وجوه سلبی منازعات بر سر اعمال قدرت سیاسی فراهم کرده و از این طریق مانع پراکندگی و اضمحلال سریع آن سوژگی متراکم آفرینش‌گر خواهد شد.

اما نکته‌ی کلیدی‌ای که نقشی اساسی در تشخیص گام بعدی و تعریف طرحی مبارزاتی برای پاسخ‌گویی به نیازها و چالش‌های آن دارد این است که این مرحله‌ی سلبی به خودی خود پاسخی مشخص به مسئله‌ی حیاتی «اعمال قدرت سیاسی» نخواهد داد، و از این نظر فاقد دینامیسم و قابلیت‌های لازم برای تداوم و تکامل عملی امکان‌های انقلابی در درازمدت است. در نتیجه، این سطح سلبی از وظایف گام بعدی را صرفن باید به مثابه تابعی از سطوح ایجابی آن درک کرد که همانا بیان صریح خود را در خط‌مشی تعریف‌شده در بخش پیشین و ایده‌ی بنیادین نهفته در اسم رمز «اداره‌ی شورایی» می‌یابد. به این معنا، باید به درکی عمیق، جمعی و تشکیلاتی از این اصل اساسی رسید که عدم تسخیر دولت توسط نیروهای چپ و روی کار آمدن فرضی یک دولت بورژوازی در فردای

یک انقلاب احتمالی نه لزومن به معنای شکست رادیکال مبارزات و پایان انقلاب که می‌تواند آغازگر مرحله‌ای جدید از تداوم انقلاب در راستای ایجاد «قدرت دوگانه» و جلوگیری از انحصار قدرت سیاسی در دولت جدید باشد. چرا که چنین دولتی به دلیل جهت‌گیری‌های سیاسی و طبقاتی‌اش و از آنجا که مستخدم و کارگزار استثمارگران است، ذاتن از پاسخ‌گویی به آمال و نیازهای فرودستان و ترمیم واقعی شکاف طبقاتی عاجز خواهد بود و در مدتی نه‌چندان طولانی با سرخوردگی و خشم این طبقات مواجه خواهد. پرسش این‌جاست که آیا در آن زمان سوژه‌های تحت ستم از قدرتی واقعی و سازمان‌یافته برای این نبرد جدید و سرنوشت‌ساز برخوردار هستند یا ضدانقلاب جدید در خلع سلاح سریع و کامل آنها موفق بوده است؟ روش‌ها و برنامه‌های احتمالی برای رویارویی با سایر جریانات ضدانقلاب فعال در جامعه با سطوح مختلفی از سازمان‌یافتگی چه خواهد بود؟ در تلاش برای پاسخ‌گویی به چنین پرسشی‌هایی است که برقراری «قدرت دوگانه» اهمیتی صدچندان می‌یابد، به شرط آنکه شرایط و لوازم آن از همین امروز با فعالیتی منضبط، چندجانبه و هدف‌مند تدارک دیده شوند. این نیز باید مورد تاکید قرار بگیرد که امکان‌های موجود برای خلع ید گسترده از دولت متزلزل، که از درون انقلاب و مبارزات انقلابی پدیدار می‌شود، امکان‌هایی مادام‌العمر و همیشگی نیستند و نیروی انقلابی تنها فرصت کوتاهی در اختیار خواهد داشت تا در کشمکش حادی که بر سر «استقرار» قدرت سیاسی در فردای هر انقلابی در جریان خواهد بود، از تثبیت حکمرانی جدید جلوگیری کند. از این‌رو تدارک انقلابی‌قوایی که بتواند به پشتوانه‌ی ایده‌ای ایجابی در برابر قوای تجهیزشده‌ی دولتی مقاومت کند، ضروری است.

کنکاش در تجربیات تاریخی و تحلیل خصایل برساننده‌ی هر وضعیت انقلابی نشان‌گر این واقعیت است که خلق اشکال مختلف و متنوعی از ارگان‌های شورایی یا شبه‌شورایی پیش و بیش از هرچیز محصول ضرورت‌های برخاسته از شرایط عینی پیش‌انقلابی و پساانقلابی است: یعنی از یک‌سو در وضعیتی که حاکم دیگر قادر به حکمرانی نیست و سوژه‌ها نیز دیگر پذیرش حکمرانی حاکم را ندارند، و از سوی دیگر در وضعیتی که دولت پیشین سرنگون شده و دولت جدید یا غایب است یا هنوز از ثبات و سلطه‌ی کافی برای قبضه کردن تمام‌عیار قدرت سیاسی برخوردار نیست. در چنین شرایطی است که «هیچ‌بودگان» به تدریج و بنا به ضرورت‌های مادی قابل شناسایی، اداره‌ی امور را در دست می‌گیرند و به پشتوانه‌ی این فرایند عملی و نیز سوژگی جمعی متراکمی، که محصول جهش انقلابی در وضعیت است، به صلاحیت بی‌بدیل خویش در اعمال قدرت سیاسی و امکان واقعی «هرچیز شدن» آگاه می‌شوند. والاترین و اساسی‌ترین وظیفه‌ی سیاسی سازمان‌های انقلابی در این مرحله محافظت از این ارگان‌ها در برابر تهاجمات احتمالی انواع جریانات ضدانقلاب، هموارسازی مسیر رشد و تکامل آنها به مثابه

ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی، فعالیت میانجی‌گرانه در جهت تکثیر آنها در حوزه‌های مختلف، کمک به ایجاد پیوندهای بیناشرایبی و به تبع آن تسهیل فرایند خلق ارگان‌های منطقه‌ای و سراسری شوراهاست، تا به این ترتیب طرح «قدرت دوگانه» در عمل به واقعیت نظم سیاسی جدید تحمیل شود.

در این راستا نگاهی اجمالی به تجربه‌ی انقلاب ۵۷ و رابطه‌ی میان سازمان‌ها و شوراهای تا حد زیادی روشن‌گر و راه‌گشا خواهد بود. در وهله‌ی اول، در مرحله‌ی «ایجاد و شکل‌گیری» شوراهای می‌توان به جرأت مدعی شد که هیچ خط و برنامه‌ی مشخصی در سازمان‌های سیاسی موجود نبوده است. این ادعا البته به این معنا نیست که هواداران سازمان‌ها هیچ نقشی در شکل‌گیری شوراهای نداشته‌اند، بلکه مسئله اینجاست که خود سازمان‌ها فاقد هرگونه خط و رهنمود تشکیلاتی هدفمند در جهت تشکیل این ارگان‌ها بودند. شوراهای محصول مستقیم شرایط انقلابی بودند و هواداران سازمان‌ها نیز اغلب به ابتکار شخصی در آنها حضور داشتند. در دوره‌ی فعالیت و ادامه‌ی کار شوراهای نیز اوضاع تا حد زیادی به همین منوال بوده است. به عبارتی، سازمان‌ها در تمام این مراحل تنها دنباله‌روی واقعیت بودند و در بهترین حالت از این واقعیت (شوراهای) حمایت می‌کردند؛ آن هم حمایتی مشروط، چون به‌رغم ارجاعات مداوم اکثر این سازمان‌ها به تجربه‌ی انقلاب اکتبر، اساسن شوراهای جایی در خط‌مشی تشکیلاتی آنها نداشتند. در بسیاری از موارد (همچون نمونه‌ی ترکمن‌صحرا، نمونه‌ی دانشگاه در دوره‌ی انقلاب فرهنگی، یا در مورد خلع سلاح کمیته‌های محلات...) به محض اینکه با بحرانی مواجه می‌شدند که موقعیت سازمان را با خطر مواجه می‌کرد بلافاصله عقب‌نشینی را به محافظت از شوراهای ترجیح می‌دادند. البته نمونه‌های معدودی نیز موجود است (به عنوان مثال، رابطه‌ی میان سازمان کومله و شوراهای کردستان) که در سطحی محدود قابلیت‌های بالقوه‌ی وجود یک سازمان سیاسی محلی را در نسبت شوراهای به ما نشان می‌دهند. بی‌شک این اشاره‌ی مختصر بیان‌گر ابعاد پیچیده‌ی روابط میان سازمان و شورا نیست و بررسی دقیق این تجربیات، نیازمند تحلیلی مفصل و مستند است که از وظایف گریزناپذیر امروز محسوب می‌شود.

این نگاه اجمالی می‌تواند ما را به این نتیجه رهنمون شود که ایجاد شوراهای همواره و لاجرم واجد خصلتی خودبخودی بوده و محصول مطلق عینیت و ضروریات شرایط انقلابی است، و به این ترتیب، نقش سازمان‌های انقلابی صرفن در حوزه و دوره‌ی فعالیت و ادامه‌ی کار شوراهای برجسته می‌شود. این نکته اگرچه حامل وجهی از حقیقت است و احتمالان در مورد نمونه‌های متعددی از شوراهای آینده‌ای احتمالی مصداق خواهد داشت، اما در عین حال نتیجه‌ای تقلیل‌دهنده است که می‌تواند موجب غفلت از بخش تعیین‌کننده‌ای از وظایف امروز شود. چرا که با ارجاع به امکان‌ها و وظایفی که در بخش‌های اول و دوم متن حاضر برشمردیم، می‌توان بر این فرضیه‌ی

کاملن محتمل تأکید کرد که تعدادی از شوراهای که از قضا می‌توانند نقش پیش‌گامی در جنبش شورایی و رواج این ایده ایفا کنند، نطفه‌های اولیه‌ی خود را در مرحله‌ی کنونی می‌یابند. در واقع، جمع‌ها، هسته‌ها، کمیته‌ها و ارگان‌های خودآئین فرودستان که در این مرحله صرفن به مثابه «ابزار» مبارزه تلقی می‌شوند این پتانسیل را دارند که در وضعیت اعتلای انقلابی مبارزات به «ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی» تغییر ماهیت دهند. بنابراین، مبارزان انقلابی وظیفه دارند از همین امروز با شناسایی و مداخله‌ی سازمان‌یافته در امکانات موجود یا بالقوه در مرحله‌ی فعلی و با نگاهی مستمر و پویا به چشم‌اندازها و چالش‌های مرحله‌ی بعد، ایده و افق عملی اعمال قدرت سیاسی را در این نهادهای مبارزاتی تقویت کنند و با ایفای نقش میانجی‌گرانه‌ی خود در پرورش و آماده‌سازی این نطفه‌های اولیه برای لحظه‌ی زایش انقلابی در انطباق با خط‌مشی‌ی اداره‌ی شورایی سهیم شوند. از این منظر، مبارزان انقلابی می‌توانند و باید، نه تنها در دوره‌ی فعالیت شوراهای، بلکه در ایجاد و شکل‌گیری آنها نیز به وظایف تاریخی خود عمل کنند. به بیان صریح‌تر اگر هسته‌ها و کمیته‌های مخفی، نیمه‌علنی یا علنی در کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و محله‌ها یا هر جای دیگری که امکان تشکیل آنها باشد، امروز ابزاری برای گسترش مبارزه، در هر دو بعد سلبی و ایجابی آن، محسوب می‌شوند، همین هسته‌ها و کمیته‌ها هستند که در فردای سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی، مهم‌ترین و مبرم‌ترین وظایف سیاسی مبنی بر تشکیل، گسترش، اعتلا و حفاظت از شوراهای انقلاب به عنوان نهاد قدرت سیاسی مردمی را بر دوش خواهند داشت.

در پایان، نباید از این نکته‌ی اساسی غافل شد که هر سیاست‌رهایی‌بخش هم به لحاظ اصولی و هم از منظر کارآمدی آن در درازمدت مستلزم یک جهت‌گیری انتروناسیونالیستی در گفتار و عمل است. از آنجا که دوام و رشد و تکامل الگوی شورایی در سطح محدود و محلی قطعاً در درازمدت با محدودیت‌های عملی و تهاجمات بیرونی مواجه خواهد شد، ایجاد پیوندهای هدفمند و مستمر بین‌المللی با سازمان‌ها و رفقای سایر کشورها، و تعریف پروژه‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای وظیفه‌ای غیرقابل چشم‌پوشی است که باید از هم‌اینک برای خلق ارگان‌های تشکیلاتی قادر به انجام آن اقدام کرد.

۵. خلق ابزارها و اشکال تشکیلاتی پاسخ‌گو به نیازهای مرحله‌ی کنونی و منطبق با مقتضیاتِ گذر به مرحله‌ی بعد

در نگاه اول، نخستین و اصلی‌ترین معضل و مانعی که بر سر راه انجام این وظایف به چشم می‌خورد کمبود نیروی مادی و قَلّت عددی مبارزینی است که فعالیت خود را در این جبهه و در همراهی با این خط‌مشی تعریف

می‌کنند. متن حاضر در عین تأیید و وقوف به این معضل واقعی، بر فرضیه‌ای تأکید دارد که مشکل اصلی را بیش و پیش از هر چیز در نحوه‌ی فعالیت و اشکال سازمان‌یابی نیروهای موجود می‌بیند.

در واقع، مسئله اینجاست که فعالان و جمع‌های واقع‌موجود هرچند به لحاظ عددی اندک هستند، اما -با توجه به توانایی‌های قابل شناسایی در آنها- بالقوگی‌های عمل به دست‌کم بخشی از این وظایف را دارند. مانع اساسی را اما باید در پراکندگی این نیروها، بی‌قواره‌گی محافل و تشکلهای موجود، بی‌انضباطی و بی‌هدفی فعالیت‌ها، و عدم پیوندهای ارگانیکی میان این اجزای چندپاره جست که آشکالی نابهنگام از فعالیت جمعی را حفظ کرده‌اند: اشکالی که با مقتضیات انضمامی این مرحله از مبارزات هم‌خوانی ندارند. می‌توان مدعی شد که این جمع‌ها همچنان به فعالیت در قالب اشکالی از سازمان‌دهی ادامه می‌دهند که متعلق به دوره‌ی فترت مبارزات فرودستان در دهه‌ی هشتاد و نیمه‌ی اول دهه‌ی نود بوده‌اند؛ دورانی سپری‌شده که گسست قطعی از آن را می‌توان در خیزش دی‌ماه ۹۶ موقعیت‌یابی کرد. همان‌طور که در بخش اول به آن اشاره کردیم، این گسست را نظام سیاسی مستقر نیز به رسمیت شناخته و بازتاب آن را در رفتار حاکم می‌توان دید، اما چنان که پیداست واقعیت این گسست هنوز انعکاسی در رفتار تشکیلاتی نیروهای مبارز نداشته و از سطح گفتار فراتر نرفته است. این عقب‌ماندگی از مرحله‌ی تاریخی مبارزات، آسیبی است که موجودیت و موضوعیت فعالیت جمع‌ها و نیروهای مورد بحث را با مخاطرات و پرسش‌های جدی مواجه می‌کند.

نابهنگامی این اشکال سازمان‌دهی و پراکندگی و بی‌نظمی فعالیت‌هایی که فی‌نفسه مفید و ضروری هستند، از یک‌سو به عجز نیروهای موجود از انجام وظایف فوق‌می‌انجامد، و از سوی دیگر امکان گسترش و افزایش نیروهای مادی را از آنها سلب می‌کند. به این معنا، کمبود نیروی مادی مورد نیاز برای عمل به وظایف نه صرفن «علت» ناتوانی از انجام آنها، بلکه بخش «معلول» همین فرم‌های تشکیلاتی نیز هست که اساسن از قابلیت و بالقوگی بسیار محدودی برای رشد ارگانیکی برخوردار هستند. می‌دانیم که هر یک از این فعالان و جمع‌ها دارای سطوح متفاوتی از ارتباطات در مقیاس محلی، منطقه‌ای یا بین‌المللی هستند که از پتانسیل کمابیش قابل توجهی برای حرکت در مسیر انجام وظایف برخوردارند. اما از آنجا که هیچ خط و برنامه‌ی مشخص و هدف‌مند تشکیلاتی‌ای برای بهره‌برداری مبارزاتی از این ارتباطات موجود نیست، و نیز از آنجا که خود این نیروها به عدم برخورداری از وسایل، ابزارها و ارگان‌های تشکیلاتی مورد نیاز برای هدایت مستمر و سازمان‌یافته‌ی ارتباطات‌شان در مسیری مشخص واقف‌اند، این پیوندها پس از مدتی به دلیل سردرگمی و عدم چشم‌انداز عملی دچار رکود و فرسایش شده و رفته‌رفته یا به کلی محو می‌شوند یا قابلیت‌های اولیه‌ی خود را از دست می‌دهند.

برای روشن‌تر شدن مسئله، باید این موضوع را خاطرنشان کرد که اکثر جریان‌ات مورد بحث در دوران فترت به اشکالی از فعالیت «فورومی» و به اصطلاح «افقی» در جمع‌هایی روی آوردند که از ساختارمندی تشکیلاتی ضعیف یا تعریف‌نشده‌ای برخوردار بودند.

دورانی بود که با توجه به افول مبارزات فرودستان، غلبه‌ی هژمونیک گفتار طبقه‌متوسطی و رفرمیستی در جنبش‌های موجود، و فقدان نسبی چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت و میان‌مدت در مبارزات انقلابی، فعالیت‌ها بیش از هر چیز معطوف به روشن نگاه داشتن مشعلی هرچند کم‌سو و و پرتاب ایده‌های رهایی‌بخش و خلاف جریان در فضای عمومی، و در عین حال احیا و دفاع عملی و نظری از ایده‌ی جمع‌سازی و مبارزه‌ی جمعی برای جلوگیری از انزوا و اُمّیزاسیون بیش از پیش و تمام‌عیار افراد بودند. برای نیل به این اهداف، بسترهایی تدارک دیده شد که لاقلاً به لحاظ صوری، واجد نوعی گشودگی افقی و فاقد سازوکارهای پاسخگو به ضرورت‌هایی چون انسجام گفتاری و انضباط تشکیلاتی در انجام مسئولیت‌های مشخص بودند. در عین حال، گسست از «اشکال سازمان‌دهی کلاسیک» یکی دیگر از مضامینی بود که قرار بود اتخاذ این فُرم‌های «جدید» فعالیت جمعی و مبارزاتی را توجیه کند. تا آنجا که به مبحث گشودگی مربوط می‌شود، همچنان می‌توان و باید از این ایده و اصل اساسی در فرایند مبارزات دفاع کرد. چرا که این فرایند با تشخیص و نامیدن مستقیم «دشمن» و محدود کردن دایره‌ی اطلاق این مفهوم، باید به‌طور مداوم در پی تقویت امکان گسترش دایره‌ی دوستان و همراهان سیاست رهایی‌بخش باشد. مشکل اما جایی پدیدار می‌شود که طرز تلقی ما از مفهوم «گشودگی» مبتنی بر بینشی ایده‌آلیستی و غیرتشکیلاتی باشد. در واقع، این گشودگی را نباید به عنوان وظیفه‌ای اخلاقی، مطلق و نامشروط، که در پرتو اهداف مبارزاتی مشخصی فهمید که ضرورت آن را توجیه و تجویز می‌کنند.

درسی که از خوانش انتقادی تجربه‌ی چندساله‌ی این جمع‌ها می‌توان آموخت، بیان‌گر این واقعیت است که گشودگی بی‌ساختار و فقدان فرایندهای آموزش سیاسی و تربیت کادر تشکیلاتی (در معنای عام و قابل بحث آن)، نه تنها به رشد و افزایش نیروی مادی این جریان‌ات برای انجام وظایف مبارزاتی‌شان منجر نشده، که از قضا در مواردی متعدد موانعی اساسی بر سر راه فعالیت‌ها ایجاد کرده و چه‌بسا زمینه‌ساز تقلیل نیروها، مخاطرات جدی امنیتی، و حتا فروپاشی کامل جمع‌ها شده است. پس دفاع مستدل و عملی از اصل گشودگی، مستلزم مقابله‌ی توأمان با تمایلات سکتاریستی و بی‌ساختاری ضدتشکیلاتی، و تعبیه‌ی سازوکارهایی است که تا حد زیادی تضمین‌کننده‌ی این مقابله‌ی توأمان باشند.

در مورد اشکال «افقی» سازمان‌یابی، در وهله‌ی اول باید شهادت این را داشته باشیم که چشم در چشم واقعیت

بدوزیم و این تجربه را با جدیتی متعهدانه مورد بازخوانی قرار دهیم: آیا به‌واقع در جمع‌هایی که از جلسات گفتگو و تبادل نظر و انتشاراتی هرازگاهی فراتر رفته و حدی از فعالیت جدی، شبه‌تشکیلاتی و مستمر را در این سال‌ها حفظ کرده‌اند، این اصل فعالیت افقی همواره به‌طور تام و تمام رعایت شده، یا صرفن در سطحی صوری باقی مانده و بازنمایی شده است؟ حقیقت این است که در بسیاری از این جمع‌ها، به مرور اشکالی از هسته‌های مرکزی یا حلقه‌های تصمیم‌ساز در عمل و به صورت غیررسمی بازتولید شده‌اند.

افتادن به دام تحلیل‌های روان‌شناسانه، جستجو در نیات و تمایلات ذهنی افراد و انواع نظریات توطئه (که البته ممکن است در مواردی نیز مصداق داشته باشند)، هرگز به راه‌حلی عملی برای فائق آمدن بر این مشکل منجر نخواهند شد. چرا که در اکثر موارد این هسته‌های مرکزی و تصمیم‌ساز، نه در جهت برآورده‌سازی نیات شوم و شیطانی بخشی از فعالین برای سلطه به سایر اعضا، که به صورت تدریجی و خودبخودی و بر مبنای ضرورت عینی پیش‌برد فعالیت‌ها شکل گرفته‌اند. عوامل متعددی همچون تجربه‌ی مبارزاتی، کیفیات و توانایی‌های متفاوت افراد، میزان زمانی که صرف فعالیت‌های تشکیلاتی می‌کنند و... شکل‌گیری ناگزیر این هسته‌های مرکزی را تا حدی توضیح می‌دهند. در واقع، دفاع مطلق و گاه دُگماتیک از حفظ اشکال افقی سازمانی در تمام سطوح، بخشن محصول درکی مغشوش و صوری از اصل «برابری» است که در عمل به بازتولید انواع نابرابری‌های واقعی اما کمابیش پنهان انجامیده است. از این منظر، اگر توسل به اشکال افقی سازمان‌دهی را در رابطه با نقد اشکال عمودی کلاسیک و روابط قدرتی بسنجیم که درون آنها در جریان بوده است، باید اعتراف کرد که این ادعای افقی‌کاری نه تنها بدیلی واقعی برای این روابط قدرت ارائه نداده، بلکه به سبب بازتولید تدریجی آنها در اشکال غیررسمی و غیرپاسخ‌گو به وخامت مسئله انجامیده است. در اینجا باید تصریح کرد که این نقد متوجه هر سطحی از روابط و فعالیت‌های افقی در تشکیلات نیست، بلکه معضل را در تسری آن به کلیت ساختار و فعالیت‌های تشکیلات می‌بیند که نه تنها وفاداری عملی به اصل برابری را تسهیل نمی‌کند، بلکه انجام وظایف کنونی را نیز از اساس ناممکن می‌سازد.

در رابطه با نقد و گسست از اشکال سازمان‌دهی کلاسیک در تاریخ مبارزات کمونیستی، می‌توان با بازخوانی مابه‌ازای عملی آن تا به امروز به این جمع‌بندی رسید که چنین نقد و گسستی در بسیاری از موارد از خصلت درون‌ماندگار و فرارونده برخوردار نبوده و اغلب بر نفی ساده و غیردیالکتیکی آن تجربیات استوار بوده است. از این‌رو، نه شاهد ارائه‌ی بدیلی واقعی برای آن اشکال، بلکه صرفن با تولید وارونه‌ی کاریکاتورگونه‌ی آن مواجه بوده‌ایم. اگر در فهمی ارتدکس از آن اشکال کلاسیک، حزب واحد و طرازنویین طبقه‌ی کارگر با ساختار و طرز

عملکرد شناخته‌شده‌ی آن به مثابه تنها شکل قابل قبول مبارزات کمونیستی به دام بت‌وارگی می‌افتد، در این سو نیز سازمان‌دهی افقی به بت‌واره‌ای تبدیل می‌شود که در هر شرایط و مرحله‌ای از مبارزه باید به همان صورت حفظ شده و تداوم یابد. نقد رادیکال را اما امروز باید به سمت همین «بت‌وارگیِ فرم» نشانه رفت. در واقع اگر سازمان را نه در مقام یک غایت فی‌نفسه بلکه به مثابه وسیله و ابزاری مبارزاتی درک کنیم که در هر مرحله از مبارزات و در مواجهه با موانع و امکان‌های مختص آن مرحله انجام وظایفی مشخص را به عهده دارد، آنگاه تطبیق اشکال سازمان‌دهی و فعالیت تشکیلاتی با مقتضیات و نیازهای مرحله‌ی حاضر و گذار به مرحله‌ی بعد، شرط لازم کارآمدی و رشد و اعتلای مبارزه خواهد بود. جای تردید نیست که فرم فعالیت سازمانی نباید و نمی‌تواند بی‌ارتباط با اصول بنیادین و آرمان‌های رهایی‌بخش تشکیلات باشد. بنابراین، ایجاد تحول در اشکال سازمانی موجود باید با تمهیدات مشخصی برای جلوگیری از تولید و بازتولید ساختارهای بیگانه‌ساز و سازوکارهای بوروکراتیک که سوژه‌های مبارزه را به کارمندان سازمان تقلیل می‌دهند، توأم بوده و امکان رشد توانایی‌های سیاسی، نظری و تشکیلاتی را برای تمام اعضا فراهم آورد. از این منظر بازخوانی انتقادی تجربیات سازمان‌های کلاسیک باید از نو و با رویکردی متفاوت در دستور کار قرار بگیرد.

در عین حال، هرچا سخن از اشکال سازمان‌دهی به میان می‌آید باید با اصرار و استدلال بر این نکته‌ی حائز اهمیت تأکید داشت که ضرورت رابطه‌ی مستمر و پویا میان سازمان و شورا به هیچ‌وجه به معنای هم‌ارزی و هم‌ریختی این دو ارگان نیست. همان‌طور که در بخش‌های پیشین اشاره کردیم، شورا در شکل متعالی خود ارگان خودآئین فرودستان و طبقات استثمارشده برای اداره‌ی مستقیم امور اجتماعی و اعمال قدرت سیاسی است، در حالی که سازمان باید ابزاری میانجی‌گر و سلاحی جنگی برای هموارسازی مسیر شکل‌گیری، حفظ، ادامه‌ی فعالیت و رشد و تکامل شوراها در نبردهای متفاوت و متنوع پیش رو باشد. با توجه به این دو کارکرد متفاوت، ساختار، مناسبات و اشکال فعالیت در این دو ارگان نیز نمی‌توانند یکسان باشند. اصل اساسی و راهنما که در تمام مراحل باید با دقت و برنامه‌ای مدون رعایت شود از این قرار است که آن ابزار مبارزاتی که باید به تدریج به ارگان اعمال قدرت سیاسی تغییر ماهیت دهد، نه سازمان که همان هسته‌ها و کمیته‌های ستم‌دیدگان هستند که یا از هم‌اکنون نطفه‌های اولیه‌ی شوراها را در خود حمل می‌کنند یا در مراحل متعالی‌تر مبارزات انقلابی متولد خواهند شد. این اصل راهنما هم‌زمان تفاوت بنیادین درک ما از «قدرت شورا» را با بخشی از سازمان‌های کلاسیک و سایر طیف‌های چپ مشخص می‌کند.

در خاتمه باید این واقعیت را در نظر داشت که گسست از شکست‌پذیری نهادینه‌شده و تلاش برای احیای اراده‌ی

معطوف به پیروزی به واسطه‌ی فراروی از اشکال موجودِ فعالیت جمعی و خلق ارگان‌های متناسب با وظایف و نیازهای امروز، احتمالن در آغاز به زایشی دردناک شبیه خواهد بود. چرا که از یک‌سو غلبه بر رخوت و چسبندگی به وضعیتِ سپری‌شده و اشکالِ پیشینِ فعالیت نیازمند اراده‌ای جدی و تلاشی منضبط است، و از سوی دیگر می‌تواند، دست‌کم در مراحل اولیه، با انواعی از مقاومت‌ها و برچسب‌ها نه تنها از سوی دشمن بلکه از درون طیف‌هایی از چپ روبرو شود که اراده یا توان این گسستِ رادیکال را ندارند. مراجعه به نمونه‌های تاریخی اما نشان می‌دهد که این رویارویی‌ها و مقاومت‌های کلاسیک به هیچ‌عنوان تازگی ندارند و در هر دوره‌ای از اعتلای انقلابی مبارزات بازمی‌گردند. تاریخ اما سوژه‌های پیش‌برنده‌ی خود را در جایی دیگر خواهد یافت، و آنچه در این میان اهمیت دارد تدقیق و عمل به وظایفی است که در بحبوحه‌ی مبارزات این سوژه‌ها به عهده‌ی ماست.

